

تک خال* ایرانی

یادی از جلیل زندی، یکی از موفق ترین خلبان های دنیا در نبرد هوا به هوا و از چهره های فراموش نشدنی ۸سال دفاع مقدس هم زمان با روز خلبان



و زحمت کش بود که با هوش و سرسختی ذاتی اش، راه خود را به پیچیده ترین و پیشرفته ترین کابین نیروی هوایی باز کرد. او ابتدا به عنوان همافرو نیروی فنی وارد ارتش شد اما سقف پروازش بلندتر از این ها بود. به کار فنی بسنده نکرد. دوره سخت خلبانی را گذراند. هدایت ۴-۴ فانتوم را آموخت و سرانجام برای پرواز با تامکت برگزیده شد. جنگنده ای گران بها و راهبردی که سپردنش به یک خلبان، نیازمند تسلط فنی عمیق، خونسردی پولادین و قدرت تصمیم گیری غیرمعمول بود. وقتی در شهریور ۱۳۵۹ شیپور جنگ نواخته شد، زندی در نخستین روز مهرماه در عملیات بزرگ و حماسی «کمان ۹۹» به آسمان برخاست. در آن روز، شمار زیادی از جنگنده های ایرانی برای

رهبر شهید مقابل ظلمی که به زندی شد ایستادند

ناعدالانه و با بی مهری در زندان است، این پست را نمی پذیرد. ماجرا از این قرار بود، جلیل زندی که کارش را خوب می دانست، برای انجام یکی از عملیات ها با مافوقش مخالفت می کند

مریم شیعه زاده این بالا. آن طور که از روی زمین به نظر می رسد. آرام و آبی نیست. از درون کابین کوچک و فشرده، زمین تنها حجم مبهم و قهوه ای رنگی است که در پایین دست پهن می شود. تمام جهان پیش رو، در گردش چند عقربه، صدای خش دار و بریده بریده بی سیم و نقطه های سبزرنگ و لیزان روی صفحه رادار خلاصه می شود. او خلبان ۱۴-۴ است. مردی که هرازگاهی این غول فلزی، سنگین و پیچیده را از روی باند، بلند می کند تا جنگنده های عراقی را که برای بمباران شهرها، پایگاه ها و شریان های اقتصادی ایران برخاسته اند، شکار کند. در آن سال ها، عراقی ها از این پرنده کشیده و تیزبین دل خوشی نداشتند. او بارها میگ-۲۱، میگ-۲۳، سوخو-۲۲ و میرازهای آن ها را هدف گرفته بود اما با گذشت زمان، بازی تغییر کرد. شکار میرازهای تازه نفس و مجهز عراقی در سال های پایانی جنگ، یک مأموریت معمولی نبود. میرازها سریع تر، مدرن تر و مجهز به تسلیحات روز بودند. آن هم در حالی که ایران، خسته از سال ها نبرد و محصور در حصار سخت تحریم ها، با کمبود شدید قطعات و موشک ها دست و پنجه نرم می کرد. او در تمام هشت سال جنگ، این پرنده آهنی را سرپا نگه داشت و به پرواز درآورد. در فضای گرگ و میش کابین، او بارها در کسری از ثانیه میان حمله به دشمن و حفظ جنگنده نایاب خود، دست به انتخاب زد. با احتیاط نزدیک می شد، زاویه ها را می سنجید و اگر احتمال اصابت کم بود، اولویت را به بقای هواپیما و دوری از جنگال موشک های عراقی می داد پیروزی واقعی او اغلب در حادثه هایی بود که رخ ندادند. در بمب هایی که روی خانه ها فرود نیامدند. در پالایشگاه هایی که نسوختند و در آذیرهای قرمزی که به صدا درنیامدند.

از کلبه روستایی تا کابین جنگنده

جلیل زندی اردیبهشت ۱۳۳۰د در گرمسار متولد شد. پدرش، عزت...، تکنیسین راه آهن بود و مادرش، گوهرتاج خانم، به خانه داری روزگار می گذراند. جلیل، پسر یک کارمند فنی

فریدون علی مازندرانی که یکی از خلبانان ماهر ایران در دوران دفاع مقدس بود، می گوید: در زمان فرماندهی شهید عباس بابایی به عنوان فرمانده پایگاه هشتم شکاری، او به عنوان جانشین شهید بابایی انتخاب می شود اما مازندرانی به این دلیل که باور داشت جلیل زندی

جنوب جنگ

تنظیم شدن با موج های شرجی جنوب



همان چیزی که چند ماه قبل تهدید کرده بود که می زند و از تمدن ساقظمان می کند و آن شوخی های جالب روز پاکیزگی و شب حمام و... تمام فضای مجازی را برداشت و نشان داد که این روحیه طنازی واقعا ما را تا اینجا خوب جلو آورده است.

هرچند که آن موقع هم عده ای بودند به آن هایی که نگران زیرساخت شده بودند فحاشی کردند و زیرساخت به مادون فحششان بود، که حق ندارید نگران نیروگاه و جاده باشید

محب شاهدین، در این سانحه جان باختند تا سه پسرشان با خاطره پدری که برترین خلبان ۱۴-۴ تاریخ جهان بود، تنها بمانند.

سنگینی غریب

بیش از چهار دهه از آن روزها می گذرد و امروز دوباره آسمان ایران آرام و آبی نیست. صدای بمب های صوتی، خروش پدافند ها در دل شب و اخبار حمله های هوایی، فاصله میان خاطرات جنگ هشت ساله و واقعیت اکنون را به مویی بند کرده است. در میان این همه الگوریتم و هوش مصنوعی در اتاق های جنگ، هنوز درون کابین جنگنده ها، خلبانانی ایرانی نشسته اند که نامشان کمتر شنیده می شود. شاید سال ها بعد، وقتی اسناد این روزها و شب ها از طبقه بندی محرمانه خارج شوند، بفهمیم چه کسانی در این شب های پرالتهاب از باند برخاسته اند. چه مسیرهای تاریک و هولناکی را پیموده اند و چند بار با چراغ های روشن هشدار موشک، پرنده خود را روی باند نشانده اند.

فعلا بیشتر آن ها بی نام اند، سایه هایی در لباسی ضخیم که در نور ضعیف و سرخ رنگ کابین، بندهای صندلی را محکم می کنند. حقیقت پرواز همان است. هرقدر هم که جنگنده های امروزی هوشمند و مدرن باشند، باز هم در ارتفاع چند هزارپایی، لحظه ای فرا می رسد که بار سنگین یک تصمیم حیاتی، درست مثل روزگار زندی، روی شانه های تنها یک انسان سنگینی می کند. خلبانی که ماسک اکسیژن را روی صورتش محکم می کند و خوب می داند که انتهای این مأموریت، یا فریب دادن موشک دشمن و بازگشت به زمین است یا نامی که فردا صبح در یک اطلاعیه چندخطی خوانده خواهد شد. سنگینی غریب پشت فرمان جنگنده، تا همیشه همان باقی می ماند.

* خلبان تک خال به خلبانی گفته می شود که توانسته باشد در نبردهای هوایی دست کم پنج فروند هواپیمای دشمن را سرنگون کند

جمهور وقت آیت...! خامنه ای می رسند، ایشان پس از شنیدن شرح ماوقع و بی مهری هایی که بر زندی رفته بود، فی الفور دستور آزادی بی قید و شرط این خلبان وظیفه شناس کشور را صادر می کنند.

منبع: خبرگزاری فارس

قسمت اول

بجسبانی به صورت ت ا درد دندان فراموش شود، حل کنم، گفتم: بندرعباس گویا در روز چندساعت برق ندارد و چند ساعت آب ندارد و شب ها خوف پرتابه (این هم از آن کلماتی است که معلوم نیست از کجا آمده است و کارکردش نوعی تخفیف اوضاع است و البته کمی شاید برای شهرهایی که درگیرش هستند روی مخ باشد) دارند و او خودش را مشغول تماشای ستاره های کویر کرد.

نسبت به چندماه پیش که همین مسیر را برای رسیدن به میناب آمدم جاده بسیار خلوت تر است و جایی از راه بعد از راور به همسفران گفتم جوری سکوت و خلوت است که انگار ما فراموش شده ایم!

لعلت به فراموشی یا حسن فراموشی، چیزی که مردمان جنوب چند روز پیش درگیرش بودند. آن ها می خواستند و می خواهند در وضعیت خوف و خیلی کم رجا برای سؤال آیا جنگ در جنوب ایران ربطی به ایران و سایر شهرهای کشور ندارد، پاسخی پیدا کنند.

ما مشهدی ها سال ها پیش این سؤال را پاسخ داده ایم، گواه همین شهرک عرب ها که از جنگ هشت ساله میزبان جنوبی ها و اهوازی ها شد و حالا بدل شده به سفیر فرهنگی و اقلیمی و هر زمان دلمان برای جنوب تنگ می شود کج می کنیم سمت قلاقل و ماهی تازه و ته لنجی ها... بله، اما سؤال ها آدم را هیچ گاه رها نمی کنند و همین سؤال هاست که زندگی را پیچیده می کنند.

جاده این بار طولانی تر بود و مقصد شب های پرسروصدایی داشت. ما با روشن شدن هوا از کرمان عبور کردیم و ساعتی بعد وارد هرمزگان شدیم. شرجی و دمای ۴۰ درجه ما را ذوب می کرد و همراهان آذیت بودند و باز هم مجبور شد م حکیمانه بگویم، جنوب و شرجی موجی دارد که باید خود را با آن کوک کنی تا همه چیز راحت تر پیش برود... پل ها و تونل های موشک خورده نزدیک بندر منتظر ما بودند...

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی صاحب امتیاز

سال هفدهم ۳۰ تیر ۱۴۰۵
شماره ۴۸۱۳
۵۴۴۴۴۴۴۴

مدیرمسئول
شهرداری مشهد
سید میثم موسوی مهر

سرمدیر
سید سجاد طلوع هاشمی

نشانی: خیابان کوهسنگی
پتادای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی
۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵

تمایر
۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴

روابط عمومی
۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲

شماره پیامک
۳۰۰۰۷۲۸۹

سایت شهرآرآنیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میتوانم اخلاق حرفه ای

اوقات شرعی مشهد

- اذان ظهر** ۱۱:۳۸:۰۰ **غروب آفتاب** ۱۸:۴۶:۰۰ **اذان مغرب** ۱۹:۰۶:۳۵
- نیمه شب شرعی** ۲۲:۴۷:۰۰ **اذان صبح فردا** ۰۲:۴۸:۰۰ **طلوع آفتاب فردا** ۰۴:۲۹:۵۹

طرح روز



خلیج فارس خانه ما

طرح: زینب بدری

کوچه

وحدت شکنی بعد از تأکید رهبر انقلاب بر وحدت!

شبکه ۴، هم اکنون....»
اول فکر کردم خودش در برنامه است، گفتم حرف های آقای فرمانده را بشنویم، اما قصه چیز دیگری بود. بنده خدا بی داشت صحبت می کرد آن هم از نوعی که با روح و تصریح پیام مکتوب رهبر انقلاب در تعارضی آشکار بود. نه قلم را به تکرار

گفته های او خسته می کنم و نه ذهن مبارک مخاطب را درگیر تکرار کلمات اختلاف انگیز. فقط تعجب خودم را و دیگر هم کلامانم را کلمه می کنم در دو ساحت؛ اول اینکه رسانه ملی به قاعده باید بیشترین التزام را به منویات رهبر انقلاب داشته باشد چه رسد به کلام صریح و فصل الخطاب ایشان، اما آنچه پخش شد با تولید

اختلاف، در تضاد با نگاه و کلام حضرت ایشان بود. چرایی اش را حضرت اصولی ترین امور در این برهه، فراز بعدی پیام هم، تکراری درس آموز و الزام آور کردند؛ « همان گونه که پیش از این مکررا و مؤکدا تذکر داده شد، صیانت از وحدت و پرهیز از تفرقه و تنازع، اختلافات سیاسی و برجسته کردن تفاوت های اجتماعی با این بیان، تکلیف را مشخص و وظیفه را روشن تر از روز یافتند اهل خرد. باورمندان به ولایت فقیه، تکلیف خود را یافتند. حتی کسانی که نسبت خود را با ولایت فقیه تنها در « التزام» تعریف می کنند هم فهمیدند که باید پای کار « اتحاد مقدس» از آن پنداشته ها و دلخواسته ها و حتی منافع فردی و گروهی خود بگذرند. حق هم همین است. به این داشتم فکرمی کردم که ساعت ۲۲:۲۶ یعنی بیش از دوساعت بعد از انتشار پیام رهبری، یک پیامک دریافت کردم از عزیزی که جانشین گروهان مادر عملیات بیت المقدس ۲ بود با این متن کوتاه؛ «سلام. اگر مقدور هست،

آمین!